فصلنامه علمی ـ پژوهشی پژوهش‌نامهٔ تاریخ اسلام
سال ششم، شماره بیست و دوم، تابستان ۱۳۹۵
صفحات ۱۰۷ – ۱۲٤

تأثیر عوامل جغرافیایی بر ساختار سیاسی گیلان پیش از ورود روس‌ها

محمد محمودپور[۱]
سید احمدرضا خضری[۲]
حسین قرچانلو[۳]

چکیده

گیلان به سبب قرار داشتن در حصار طبیعی دریای خزر از یک‌سو و رشته کوه مرتفع پوشیده از جنگل البرز از سوی دیگر، همچنین به سبب داشتن آب و هوای بسیار مرطوب و پرباران، از نظر جغرافیایی با بیشتر نواحی ایران متمایز است. گیلان به سبب این توان‌های محیطی، از شرایط انسانی، اقتصادی و ساختار سیاسی خاصی برخوردار بوده است. این ایالت ـ که به صورت جزیره‌ای از سایر نواحی خلافت شرقی جدا افتاده بود ـ هرگز به طور کامل و پیوسته به تسلط نیروهای خلافت و حتی نیروهای خارجی چون مغولان درنیامد. این منطقه همواره به دست حکمرانان محلی اداره می‌شد که اگرچه با هم اشتراکات و ارتباطاتی داشتند، اما مستقل از یکدیگر در قسمت‌های مختلف گیلان حکمرانی می‌کردند. ساختار انسانی، سیاسی و فرهنگی گیلان تا زمان تسلط روس‌ها بر گیلان و شکسته شدن حصار طبیعی آن با ساخت راه‌های کاروان‌رو و شوسه ثابت مانده بود.

در این پژوهش با بررسی توان محیطی گیلان و وضع سیاسی منطقه نشان داده شد وجود مرزهای طبیعی، قومی و فرهنگی علت اصلی استقلال و دوام حکومت‌های محلی در گیلان و دیلمان بود.

واژگان کلیدی: توان محیطی، گیلان، دیلمان، تاریخ گیلان، جغرافیای تاریخی گیلان.

---

۱. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، دانشگاه مذاهب اسلامی تهران ـ نویسنده مسئول (m.mahmoodpoor52@gmail.com).
۲. استاد گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه تهران (akhezri@ut.ac.ir).
۳. استاد بازنشسته گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه تهران (Ghrachanlo@yahoo.com).
دریافت: ۱۳۹۵/۰۹/۱۵ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۲۷

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1395.1.22.5.5]

مقدمه

مفهوم عوامل جغرافیایی در پژوهش پیش رو، به معنای خاص آن یعنی عرض جغرافیایی، ناهمواری‌ها و منابع آب و نیز جغرافیای انسانی و اقتصادی است. این عوامل جغرافیایی را که بر جغرافیایی طبیعی و انسانی تأثیرگذارند، اصطلاحاً توان‌های محیطی می‌نامند (رهنمایی، ۱۳۷۱: ۳). توان محیطی را نباید با جبر جغرافیایی یکی دانست. جبر جغرافیایی نوعی بینش فلسفی است که در برهه‌ای از زمان، تبدیل به تئوری فضای حیاتی شد و بخشی از ایدئولوژی نازیسم و فاشیسم را تشکیل داد و در نهایت فاجعه‌آفرین شد. در این دیدگاه، تا آن‌جا بر نقش قاطع عامل جغرافیا بر زندگی سیاسی ـ اجتماعی انسان تأکید می‌شد که موجب انکار عامل انسانی در تغییر و دگرگونی‌ها گردید؛ در صورتی که توان محیطی یا پتانسیل‌های بالقوه محیط، واقعیتی است که بر وضع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن محیط تأثیر می‌گذارد (پاپلی یزدی، ۱۳۷۳: ١٤). در این دیدگاه هرچه بر توان فنی و مهارت انسان در غلبه بر محیط پیرامونش افزوده می‌شود، از نقش عوامل جغرافیایی بر تغییرات اجتماعی و اقتصادی کاسته خواهد شد (دوروژه، ١٣٦٩: ٨٤). در بازه زمانی این نوشتار، عوامل جغرافیایی بر تغییر و تحولات سیاسی ـ اجتماعی گیلان تأثیری انکارناپذیر داشت تا جایی که می‌شود آن را مهم‌ترین عامل تغییرات اجتماعی در آن زمان به شمار آورد.

توان‌های محیطی در قالب جغرافیای طبیعی[1] و انسانی[2] مورد سنجش قرار می‌گیرند. جغرافیای طبیعی شاخه‌ای از جغرافیاست که به مطالعه و بررسی چهره طبیعی کره زمین یا یک منطقه جغرافیایی خاص از حیث عرض جغرافیایی، آب و هوا، خاک، گیاهان، حیوانات و ناهمواری‌ها می‌پردازد. جغرافیای طبیعی وابسته به وجود انسان نیست؛ اما بر وضع سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی هر منطقه تأثیر می‌گذارد. جغرافیای انسانی شاخه‌ای از جغرافیاست که به بررسی پراکندگی جوامع انسانی، با توجه به شرایط جغرافیای محیط زیست می‌پردازد. جغرافیای انسانی رابطه متقابل انسان و عوامل جغرافیایی را بررسی می‌کند. به دیگر سخن، در این علم، اثرات محیط بر جامعه انسانی

1. Physiography
2. Anthropogeography

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1395.1.22.5.5]

و انسان و نیز متقابلاً اثراتی که انسان به کمک اندیشه و مهارت خود بر محیط زندگی بر جای می‌گذارد، مورد مطالعه و پژوهش قرار می‌گیرد.

منظور از ساختار سیاسی در این نوشتار، مجموعه نهادها و مراکزی است که قدرت سیاسی را در دست دارند و کلیتی واحد به وجود می‌آورند. این کلیت متأثر از تمامی ویژگی‌هایی است که به جامعه مورد نظر هویت می‌بخشد. با این تعریف، به طور کلی می‌توان دو نوع ساختار عمده را از هم تفکیک کرد؛ یکی ساختار ساده و غیرتخصصی که در جوامع سنتی دیده می‌شود و در آن، کارویژه‌ها و ارگان‌ها از هم تفکیک نشده‌اند و نوع دیگر، ساختار پیچیده، متنوع، تخصصی و نهادینه است که در جوامع مجهز به فرهنگ سیاسی مشارکتی شکل می‌گیرد. قدرت سیاسی و شیوه استقرار آن، نهادها و سازمان‌های موجود در جامعه و زیرمجموعه‌های نظام سیاسی، عناصری هستند که می‌توانند ماهیت و نوع ساختار سیاسی را آشکار سازند (نقیب‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۶۵-۱۶۹).

پیش از تسلط روس‌ها بر گیلان، این منطقه از نظر جغرافیایی به‌سان جزیره‌ای بین رشته‌کوه مرتفع و پوشیده از جنگل البرز و دریای خزر محصور شده بود و تا حد زیادی از تحولات سیاسی، اجتماعی ایران به دور مانده بود. در این دوره، ساختار سیاسی قدرت در گیلان، در اختیار حکومت‌های محلی قرار داشت که در نواحی مختلف این منطقه پراکنده شده بودند.

پیش از ورود اعراب مسلمان به ایران، در بیشتر مواقع، شاهان قدرتمندی به طور مستقل و جدای از حکومت مرکزی، بر ولایات شمال ایران حکومت می‌کردند؛ اما پس از ورود اعراب و تصرف تدریجی بیشتر نواحی ایران، تنها بخشی کوچک از مناطق شمالی ایران به نام گیلان و دیلمان در دست حاکمان محلی و مستقل از دستگاه خلافت باقی مانده بود. مهم‌ترین عامل ادامه یافتن مقاومت این مناطق و جلوگیری از ورود والیان حکومت مرکزی به آن‌جا، وجود مرزهای محکم طبیعی، سیاسی، فرهنگی و قومی بود.

پژوهش حاضر به بررسی تأثیر توان‌های محیطی گیلان (متغیر مستقل) بر قدرت دولت‌های محلی مناطق مذکور (متغیر وابسته) اختصاص دارد که بخشی از ناگفته‌ها در مورد عامل قدرتمند بودن و استمرار دولت‌های محلی گیلان و دیلمان را روشن سازد.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1395.1.22.5.5]

توان‌های محیطی

سفیدرود پس از عبور از سلسله کوه‌های البرز در مجرایی پر پیچ و خم در انتهای باختری ساحل جنوبی دریای خزر به آن دریا می‌ریزد. این رود در سفلای خود، باتلاق‌هایی نسبتاً پهناور تشکیل می‌دهد که پشت آن‌ها را سلسله‌ای از کوه‌ها فرا گرفته است. دلتای سفیدرود که از جنوب و باختر نیم‌دایره‌ای بزرگ از تپه‌ها و کوه‌های پوشیده از جنگل آن را احاطه کرده، ایالت کوچک گیلان نامیده می‌شد (Le Strange, 1873: 172) که اعراب آن را جیل و جیلان می‌گفتند و تمام ایالت گیلان را به صیغه جمع، «جیلانات» می‌نامیدند. این نام، گاهی شامل ولایات و نواحی کوهستانی دیلم نیز می‌شد. در جنوب و باختر این ایالت، آن قسمت از اقلیم جبال را که محاذی و مقابل کوه‌های طالقان و طارم است، بلاد دیلم و گاهی نیز دیلمان می‌نامیدند (حموی، ۱۹۹۵: ج۲، ۲۰۲؛ Le Strange, 1873: 172-173).

در قرن چهارم هجری، زمانی که قدرت آل‌بویه در حد کمال بود، تمام گیلان و ولایات کوهستانی واقع در مشرق آن در امتداد سواحل دریای خزر، یعنی طبرستان و جرجان و قومس ایالت دیلمان نام داشت (مقدسی، ١٤١١: ٣٥٤). اما نویسندهٔ *حدودالعالم* در همین ایام گیلان را جدا از دیلمان معرفی کرده است. به نوشته وی، دیلم به معنای نواحی کوهستانی گیلان فعلی به شمار می‌رفته و از آن با نام دیلم خاصه یا محض یاد کرده است (گمنام، ١٣٤٠: ١٤٩). ساکنان همین نواحی بودند که نقش بسیار مهمی در تاریخ سیاسی قرون اولیه اسلامی ایفا کردند. به مرور، نام دیلمان از زبان‌ها افتاد و بر زمین‌های دلتای سفیدرود و نواحی کوهستانی مجاور آن، جیلان (گیلان) اطلاق می‌شد. به هر روی، با وجود این‌که جیلان اراضی ساحلی و دیلمان کوهپایه مشرف بر آن اراضی ساحلی است، اما هر یک از این دو نام نیز گاهی بر تمام سرزمینی که در جنوب باختری دریای خزر قرار داشت، اطلاق می‌شده است.

گیلان و دیلمان تاریخی، امروزه جزو استان گیلان است که بین دامنه‌های شمالی جبال البرز و کرانه‌های جنوبی دریای خزر قرار دارد. وجود رشته‌کوه البرز و جنگل‌های انبوه که مانند حصاری محکم، گیلان را دربر گرفته بودند، مانع ورود مهاجمان به داخل منطقه می‌شد. آب و هوای این منطقه با سایر نقاط فلات ایران که در اثر محدودیت

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1395.1.22.5.5]

بارندگی خشک است، تفاوت بسیاری دارد. کسانی که به شـرایط آب و هـوایی گـیلان عادت نداشتند، نمی‌توانستند آن را برای زندگی انتخاب کنند؛ چنان‌که حکومت‌هایی که روی کار می‌آمدند، به سبب عدم وجود راه‌های ارتباطی مناسب گیلان با سایر مناطق و نیز به دلیل ناسازگاری شرایط آب و هوایی با روحیه آن‌ها، میل به تصرف آن نداشتند و با کمترین مقاومت حکومت‌های محلی گیلان، عقب‌نشینی می‌کردند.

از نظر جغرافیای انسانی، گیلان در بازه زمانی این تحقیق، از چهار قوم گیـل، دیلـم، بَبْر و تالش (طیلسان) تشکیل می‌شد. هر کدام از این اقوام در منطقه‌ای به نام خودشـان زندگی می‌کردند. دیلمی‌ها در نواحی کوهستانی، گیلانی‌ها در نواحی هموار و پسـت و جلگه‌ای، تالش‌ها نیز در نواحی کوهستانی و باریکـه جلگـه‌ای شـمال و شـمال غربـی گیلان و بَبْرها در شمال غربی گیلان در حد فاصل این سه قوم اقامت داشتند (بلاذری، ۱۹۸۸: ۳۱۰، ۳۱٤؛ نولدکه، ۱۳۵۸: ۷۳۳؛ بازن و دیگران، ۱۳٦۷: ج۲، ۵۷). ایـن اخـتلاف محل زندگی به تبع بر نحوه زندگی، آداب و رسوم، برخورداری از روحیه جنگجویی و بسیاری از خصلت‌های این اقوام تأثیر می‌گذاشت. اما بنا به گفته صابی، ایـن اقـوام در بسیاری از موارد با هم مشترک بودند (الصابی، ۱۹۷۷: ۳۳).

در اکثر گزارش‌های مربوط به حمله اعراب به منطقه گیلان، نام این اقوام در کنار هم برده شده است. نخستین‌بار مغیرة بن شعبه ـ امیر کوفه در زمان عمر بن خطـاب بـود ـ که سردار خود ـ کثیر بن شهاب حارثی ـ را به جنگ اهالی بَبْر و تالش فرستاد؛ اما وی کاری از پیش نبرد (بلاذری، ۱۹۸۸: ۳۱۰) و بـار دیگـر در سـال ۲٤ هجـری، بـراء بـن عازب، در زمان خلیفه سوم به نبرد با اهالی جیل و بَبْر و طیلسان پرداخت (همو: ۳۱۳–۳۱٤؛ ابن‌فقیه، ۱٤۱٦: ۵۵۸). به نظر می‌رسد او نیز موفقیتی ویـژه بـه دسـت نیـاورد تـا این‌که در سال ۲۵ق، به نبرد با اهالی مُغان، بَبْر و طَیلِسـان پرداخـت و از آن‌هـا بَـرده و غیمت گرفت (بلاذری، ۱۹۸۸: ۳۱۹).

با این حال، از نظر تاریخی و تأثیرگذاری بر رویدادهای منطقه، نـام دو قـوم گیـل و دیلم، پربسامدتر است.

گیل یا گیلک، نام ساکنان جنوب و جنوب غربی دریـای خـزر اسـت کـه در اسـتان گیلان زندگی می‌کرده‌اند. سپیدرود که در زبان گیلکی، اسـپی پیـه/ اسـپی بیـه (= رود)

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1395.1.22.5.5]

نامیده می‌شد (Morgan, 1894: v1, 209)، از گذشته مبدئی برای تقسیم ایالت گیلان به شمار می‌رفت. ناحیه‌ای که در شرق سپیدرود واقع است، «این سوی رودی»، «روپیشِ گیلان» و «بیه‌پیش» و بخشی که در غرب سپیدرود قرار دارد «آن سوی رودی»، «روپسِ گیلان» و «بیه‌پس» نام داشت (گمنام، ۱۳٤۰: ۱٤۹؛ مرعشی، ۱۳٤۷: ۲۷۵؛ ملگونف، ۱۳٦۳: ۱۵۸؛ خودزکو، ۱۳۵٤: ۲۳). سکنه هر دو سوی رود را گیل‌ها تشکیل می‌دادند و علما، دانشمندان و بزرگان منسوب به آن‌جا را جیلانی و جیلی (گیلانی و گیلی)، می‌نامیدند. برخی بین این دو انتساب، تفاوت قایل شده‌اند و معتقدند هرگاه این افراد به سرزمین نسبت داده می‌شدند، گیلانی و هرگاه به قوم خود منسوب می‌گشتند، آنان را گیلی می‌نامیدند (حموی، ۱۹۹۵: ج۲، ۲۰۱).

گیلان، نام خود را وامدار قوم گیل است که از دیرباز در این منطقه می‌زیستند. برخی محققان، گیل‌ها را با قوم دیگری به نام کادوسی‌ها از یک تیره می‌شناسند. بارتولد در این‌باره می‌نویسد:

> در عهد قدیم، سکنه گیلان را کادوسیان تشکیل می‌دادند که در قید اطاعت دولت هخامنشی نبودند. همین قوم یا قسمتی از آن را گیل (گه‌لای، گیلوی، گه‌لوی) هم نامیده‌اند و ولایت گیلان نام کنونی خود را آنان گرفته است. (Barthold, 1984: 230)

درباره سوابق تاریخی گیلانی‌ها در عصر ساسانی و قرون اولیه اسلامی، اطلاع چندانی در دست نیست. به گفته ابن‌اسفندیار، سلسله گاوبارگان (آل دابویه) که تا عصر منصور عباسی مانع از نفوذ اعراب به کرانه‌های جنوبی دریای خزر شده بودند، خاستگاه گیلی داشتند. وجود القابی چون گیلانشاه و گیل بن گیلانشاه نیز مؤید این امر است (ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱۵۳–۱۵٤). درباره شیوه معیشت و روحیات گیلانی‌ها چنین آمده است:

> ناحیه گیلان، ناحیه‌ای آباد و پرنعمت است و کارهای کشاورزی بر عهده زنان و کار جنگ بر عهده مردان می‌باشد. در سرتاسر گیلان، پیوسته بین روستاهای هم‌جوار نزاع و کشتار رخ می‌داد. (گمنام، ۱۳٤۰: ۱٤۹)

دیلمی‌ها نیز از اقوام کهن ساکن منطقه گیلان‌اند. آنان ساکن منطقه‌ای از گیلان بودند

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1395.1.22.5.5]

که دیلم نامیده می‌شد. نخستین اطلاع از ایـن قـوم بـه دوره ساسـانیان (ح۲۲٦- ٦٥٢م) می‌رسد. در آن ایام، دیلمی‌ها به سبب مهارت در جنگ، توسط اردشیر بابکان ـ نخستین پادشاه ساسانی ـ برای نبرد با اردوان پنجم ـ آخرین شاه اشکانی ـ به استخدام سـپاه او درآمده بودند (گمنام، ۱۳۱۸: ١٦). پس آن نیز این قوم بارها توسـط حکومـت مرکـزی ایران برای دفاع یا فتح سرزمین‌های مجاور به کارگرفته شدند؛ چنـان‌کـه دیلمـی‌هـا در نبرد قادسیه در سال ١٤ هجری، بخشی مهم از سـپاه ایـران بودنـد. دیلمـی‌هـا پـس از سقوط ساسانیان نیز تا مدت‌ها در برابر حملات اعراب مقاومـت کردنـد تـا جـایی کـه دو نقطه ورودی به سـرزمین آن‌هـا از سـوی اعـراب مسـلمان ثغـر نامیـده مـی‌شـد و جغرافی‌دانان مسلمان تا پیش از تسلط علویان بر طبرستان، دیلم را دارالکفر می‌دانسـتند و از آنان برده می‌گرفتند. دیلمی‌ها به زبانی متفاوت از فارسی و عربی صحبت می‌کردند و از نظر معیشت و اقتصاد در تنگنـا بودنـد (اصـطخری، ۲۰۰٤: ۲۰٦؛ رافعـی قزوینـی، ١٤٠٨: ج۱، ۸، ۲۱).

ساختار سیاسی قدرت در گیلان

اهالی گیل و دیلم به دو دسته لشکری و کشـاورز تقسـیم مـی‌شـدند. بیشـتر مـردان گیلانی به نظامی‌گری و زنان به کشاورزی می‌پرداختند (گمنام، ١٣٤٠: ١٤٩). دیلمی‌هـا به سبب توانا و مهارت در جنگجویی، از طرف حکومت‌هـای مرکـزی ایـران از جملـه ساسانیان به کار گرفته مـی‌شـدند (گمنـام، ۱۳۱۸: ١٦؛ Procopius, 1914: v2, 523, 525؛ دینوری، ١٣٦٨: ١٠٠). البته این امر به معنای سلطه ساسانیان بـر دیلمـان نیسـت؛ زیـرا شواهد تاریخی از ناتوانی شاهان ساسانی به‌ویژه خسرو انوشیروان در مهار اهالی گیل و دیلم خبر می‌دهد. دیلمیان که در آن ایـام، از پـذیرش سـلطه دولـت مرکـزی سـر بـاز می‌زدند و از استقلال نسبی برخوردار بودند، مأمنی برای شورشیان به شمار مـی‌آمدنـد. وجود قلعه‌های مستحکم نظامی در قزوین و چالوس از دوره ساسانیان، گواه صادقی بر استقلال گیلان و درگیری نظـامی حکمرانـان محلـی آن‌جـا بـا دولـت مرکـزی اسـت (دینوری، ١٣٦٨: ١٠٥). اعراب مسلمان نیز نه‌تنها در تصـرف گـیلان تـوفیقی نداشـتند، بلکه همچنان در معرض آسیب‌های ناشی از حملات مداوم دیالمه بـه ولایـات مجـاور

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1395.1.22.5.5]

بودند (قدامة بن جعفر، ۱۹۸۱: ۳۷٦). سرگذشت دیلمان پیوسته پریشان و مضطرب بود؛ زیرا آنان نه دینی کسب کرده بودند و نه در میانشان اطاعت و فرمانبرداری وجود داشت و در سرکشی زبانزد بودند. یاقوت معنای لغوی دیلم، مرگ یا دشمن می‌داند (حموی، ۱۹۹۵: ج۲، ٥٤٤). احتمال دارد این قوم به سبب روحیه جنگجویی، به این صفت معروف شده باشند. ناحیه دیلمان تا ورود علویان به آن جا به سال ۲۸۷ق، دارالکفر محسوب می‌شد و حمله‌های متعددی در زمان خلفای عباسی چون منصور، هارون‌الرشید و مأمون به آن‌جا صورت گرفت؛ اما آنان تنها برای مدتی توانستند این منطقه را خراج‌گذار خود کنند و هیچ‌گاه نتوانستند آن‌جا را تحت سلطه خود درآورند (رافعی قزوینی، ۱٤۰۸: ج٤، ٤٥).

پس از فتح قزوین توسط مسلمانان، این سرزمین ثغر دیلم نامیده شد و از پیامبرﷺ و دیگر بزرگان در منابع تاریخی، در وصفش حدیث‌های بسیاری نقل کرده‌اند. به نظر می‌رسد این روایات و اخبار، تنها برای تشویق مسلمانان برای ساکن شدن در آن‌جا و جنگ با کفار دیلم ساخته شده باشد (همو: ج۱، ۸، ۲۱). با این وضع، قزوین مرکزی برای حمله به دیلم قرار داده شد و به مرور رو به توسعه نهاد و بسیاری از علما نیز داوطلبانه برای جنگ با دیلم به این سرزمین رهسپار شدند و در آن‌جا سکنی گزیدند (همو: ۲۱۷).

درباره حکمرانان دیلمان در عصر ساسانی و قرن اول هجری، اطلاعاتی اندک در دسترس است. ظاهراً «آل جستان» را باید قدیمی‌ترین شاهان دیلمان دانست. آن دسته از ملوک این خاندان که در فاصله زمانی ۱۸۹ – ۳۱٦ق، در دیلمان حکومت می‌کردند، شناخته شده هستند (ابن‌حوقل، ۱۹۳۸: ج۲، ۳۷٦؛ طبری، ۱۹٦۷: ج۹، ۳۷۲، ٥۰٦، ج۱۰، ۹٤، ج۱۱، ۳۲۲).

با این‌که سرزمین دیلمان در زمان ساسانیان و حتی پیش از آن نیز حاکمانی از خود داشته، در زمان اسلام نیز تا سه سده آزاد و مستقل بوده و در همه زمان‌ها پادشاهانی بسیار دلیر و کاردان بر آن حکمرانی می‌کردند؛ ولی در منابع تاریخی تا اواخر سده دوم هجری، نام و نشان کمی از این پادشاهان آمده است. از اواخر سده دوم هجری به بعد در تاریخ‌های اسلامی، نام پادشاهان دیلمان دیده می‌شود. از پادشاهان دیلمان، جستانیان

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1395.1.22.5.5]

نخستین نامی است که در تاریخ اسلامی دیده می‌شود. البته از چگونگی روی کار آمدن آن‌ها اطلاع دقیقی در دست نیست؛ اما مورخان، تختگاه جستانیان را در رودبار می‌دانند. جستان بن وهسودان که مشهورترین حاکم جستانی بود و حدود پنجاه سال حکومت کرد، به گواهی منابع تاریخی متقدم با حسن بن زید و محمد بن زید و سپس با ناصر بیعت کرد و تا آخر عمر نیز به بیعتش پای‌بند بود (ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۲۳۵، ۲۴۳، ۲۶۲؛ طبری، ۱۹۶۷: ج۱۵، ٦٤٣٩). در بررسی وقایع دیلمان در نیمه اول سده چهارم هجری، می‌توان دریافت که یکی از فرزندان جستان بن وهسودان به نام «ماناذر» و فرزندش خسروشاه سیادت آل‌بویه و خلفای عباسی را پذیرفته بودند و حتی لشکریانی را به کمک عضدالدوله دیلمی فرستاد و وقتی خسروشاه بیمار شد، عضدالدوله پزشک مخصوص خود ـ جبرئیل بن عبیدالله بن بختیشوع بن جبرئیل ـ را برای معالجه وی به دیلمان فرستاد (قفطی، ۱۳۷۱: ۲۰۷). پایتخت خسروشاه ـ فرزند ماناذ ـ نیز در رودبار الموت قرار داشت و نام وی بر سکه‌هایی که در سال ۳٦۱ و ۳٦۳ق در رودبار ضرب شده، نمایان است. خسروشاه تا سال‌های آخر سده چهارم هجری در رودبار مستقر بوده و بر بخش‌هایی از گیلان و دیلمان فرمانروایی می‌کرده است.

در مورد مذهب آل‌جستان اطلاع دقیقی در دست نیست. آن‌ها پس از این‌که زیدیان بر گیلان و دیلمان دست یافتند، استقلال خود را از دست دادند و گاه تابع امیران محلی معاصر قدرتمند خود بودند. جستانیان بیشتر از زیدیان پیروی می‌کردند. البته پس از مدتی یکی از آنان به نام جستان با ناصر اطروش مخالفت کرد، اما چون از حمایت اهالی گیلان و دیلمان ناامید شد، دوباره به ناصر روی آورد و با او بیعت کرد؛ ولی هیچ گزارشی در این‌که مذهب زیدیه را پذیرفته باشند در دست نیست. از دیگر سلاطین جستانی، علی بن وهسودان ملقب به ملکی است و چنان‌که از نامش پیداست، مسلمان بود، ولی با روی‌گردانی از علویان، به خلفای عباسی روی آورد و از جانب المقتدربالله ـ خلیفه عباسی ـ عامل سپاهیان ری شد (کسروی، ۱۳۵۳: ٤٦). او همان کسی است که محمد بن زکریای رازی کتاب طب ملکی را به نام او تألیف کرده است (ابن‌قفطی، ۱۳۷۱: ۳۷٤). ماناذر جستانی با این‌که از آل‌بویه حمایت می‌کرد، اما وقتی اوضاع گیلان و دیلمان نامساعد شد و خودش نیز با امیرکیا حاکم هوسم درگیر شد، به المهدی لدین

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1395.1.22.5.5]

الله نامه نوشت و از او خواست به دیلمان بیاید و امامت این مناطق را بر عهـده گیـرد. همچنین از سکه‌های کشف شده از زمان پسرش نیز معلـوم مـی‌شـود کـه وی سـیادت المطیع لله را پذیرفته بود. در اوایل سده چهارم هجری و با تضعیف خانـدان جسـتانیان در دیلمان، شاخه‌های دیگری از این خاندان جدا شدند که توانستند حکومتی جداگانـه برای خود تأسیس کنند. یکی از نخستین آن‌ها به نام کنکریان یا آل‌مسافر، در طارم/ تارم ظهور کردند و بیشتر نواحی دیلمان را به تصرف درآوردند و به تدریج بر آذربایجـان و اران و ارمنستان و زنجان و ابهر و سهرود نیز دست یافتند (کسروی، ۱۳۵۳: ۵۰).

یکی از امیران کنگری به نام مرزبان بن محمد که در شمیران سـاکن بـود، علـی بـن جعفر را که مذهب اسماعیلی داشت، وزیر خود کرد و بـه او اجـازه داد در سـرزمینش برای مذهب خود تبلیغ کنـد (ابـن‌مسـکویه، ۱۳۷٦: ج٦، ٦۲). از سـکه‌ای کـه در سـال ۳٤۱ق به نام وهسودان بن محمد زده شـده پیداسـت کـه وی از اسـماعیلیه طرفـداری می‌کرده است (مادلونگ، ۱۳۷۹: ۱۹۵).

روابط دیالمه با مناطق هم‌جوار بر مبنای صلح‌جویی نبود. بی‌گمـان ارتبـاط آنـان بـا گیل‌ها در مقوله رابطه کوه‌نشینان و دشت‌نشینان قرار می‌گیرد. از این‌رو با وجود سکوت منابع، می‌توان کوشش‌های دیالمه برای سلطه بر گیلانی‌هـا را حـدس زد. رقابـت‌هـا و جنگ‌های آل‌بویه (دیلمی) و آل زیار (گیلی) در قرن چهارم هجری احتمـالاً برآمـده از همین تعصبات و کینه‌های دیرینه بود. اهالی طبرستان نیـز از حمـلات دیالمـه در امـان نبودند، ولی مجاورت با این طوایف جنگجو در مواقـع بحرانـی، کمکـی بـزرگ بـرای حکام طبرستان به شمار می‌آمد. حضـور مـزدوران دیلمـی در مقابلـه بـا اعـراب و نیـز رقابت‌های داخلی خاندان‌های قدرتمند، در تحولات طبرستان تعیین کننده بود. به طـور کلی اهالی گیلان، روحیه جنگاوری بالایی داشتند و سـلطه بیگانگـان را نمـی‌توانسـتند تحمل کنند. همچنین ایـن منـاطق بـا توجـه بـه وجـود مرزهـای طبیعـی و کـوه‌هـای صعب‌العبور و جنگل‌های زیاد، تقریباً نفوذناپذیر بوده‌اند.

از جمله مسائلی که به حفظ شرایط سیاسی حکمرانان گیلان و دیلمان، کمکی شایان می‌کرد، شرایط اقتصادی بود که تا حدی می‌توان گفت بـه طـور مسـتقل مـی‌توانسـتند مایحتاج ساکنان ولایات یادشده را بدون نیاز به کمک حکومـت مرکـزی تـأمین کننـد. ابن‌حوقل و اصطخری بر این نکته تأکید دارند کـه دیلمـان از طریـق دریـا بـا منـاطقی

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1395.1.22.5.5]

همچون آبسکون، دربند و خزر ارتباط تجاری داشته است (ابن‌حوقل، ۱۹۳۸: ج۲، ۳۷۵؛ اصطخری، ۲۰۰٤: ۱۲٦). گیلان و دیلمان به سبب بهره‌مندی از هوای معتدل و آب فراوان، برای کشاورزی مناسب بود و کشاورزی مهم‌ترین منبع درآمد اهالی این مناطق به شمار می‌رفت. بنا به گواهی منابع تاریخی متقدم، محصولات کشاورزی عبارت از برنج، زیتون، ترنج، انگور، گردو، سیر، انجیر، لیمو و میوه‌های گرمسیری، به‌ویژه ابریشم بود. فومن و لاهیجان نیز از مهم‌ترین مراکز تولید ابریشم به شمار می‌آمدند. مقدسی درباره این محصول دیلمان می‌گوید: «پارچه‌هایش در مصر و عراق نامبردار است» (مقدسی، ۱٤۱۱: ۳٦۷).

توان محیطی گیلان که قرن‌ها موجب و ضامن استقلال نسبی آن شده بود، به مرور تغییر کرد و سبب شد ساختار سیاسی قدرت در گیلان تغییر یابد؛ چنان‌که به تدریج از قدرت حکومت‌های محلی کاسته شد تا جایی که در دوران صفویه، گیلان بخشی از حکومت مرکزی گردید.

با ورود اقوام مختلف به گیلان، مرزهای قومی از بین رفت. نخستین قومی که به گیلان وارد شد، قوم عرب بود. گروهی از علویان، به سبب فشارهای حکومت عباسی، مجبور به فرار از وطن خود شدند و به کوه‌های دیلمان و گیلان پناه بردند. پس از تشکیل حکومت‌های زیدی و اسماعیلی در گیلان بیه‌پیش و دیلمان، و روی آوردن اهالی گیلان بیه‌پس به مذاهب اهل‌سنت، قوم عرب نیز به دو قوم گیل و دیلم اضافه شد. آن‌ها توانستند در این مناطق نفوذ و زندگی کنند. این قوم جدید توانست تأثیرات فرهنگی و مذهبی زیادی بر گیلانی‌ها و دیلمی‌ها داشته باشد. پس از فروپاشی حکومت زیدیان و روی کار آمدن آل کیا در گیلان با حمایت مرعشیان و همچنین طرفداری صفویان از آل کیا به سبب پیوندهای ایدئولوژکی با آن‌ها و واگذاری تمام گیلان و دیلمان به آنان، مرزهای قومی به تدریج اهمیت خود را از دست داد و باعث شد اقوام مختلف ترک، ارمنی و گرجی نیز در زمان صفویان به این مناطق کوچانده شوند (پرتو، ۱۳۷۹: ٤۲۹).

مرزهای طبیعی گیلان نیز که مهم‌ترین عامل استقلال حکمرانان محلی بود، با روی کار آمدن صفویان به تدریج رو به افول نهاد. به دلیل نافرمانی حکمرانان گیلان از شاهان صفوی و همچنین شورش‌های متعدد اهالی گیلان علیه والیان انتخابی از سوی

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1395.1.22.5.5]

حکومت مرکزی، شاهان صفوی تصمیم گرفتند حکومت‌های محلی گیلان را از میان بردارند. شاه عباس که سودای تشکیل حکومت واحد در کل قلمرو تحت نفوذش را داشت، تصمیم گرفت گیلان را که از نظر اقتصادی سود بسیاری برایش داشت، جزو املاک خاصه خود کند. اجرای این طرح از جانب شاه‌عباس، با این‌که با شورش‌های متعدد اهالی گیلان روبه‌رو شد، ولی سرانجام به اهداف خود جامه عمل پوشاند (فومنی، ۱۳٤۹: ۱٤؛ افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۵۰: ٦۸، ۳۹۹؛ روملو، ۱۳۸٤: ج۳، ۵۱ – ۱۲۵۰؛ باستانی پاریزی، ۱۳٤۸: ۱۸۰).

هنگامی که ارتباط ایران با روس‌ها از زمان شاه عباس اول شروع شد، در دوره‌های بعد به‌ویژه در زمان حکومت قاجار، با امتیازهایی که از جانب شاهان ایرانی به این دولت اعطا شد، آنان توانستند برای تسهیل ارتباط خود با ایران، در گیلان راه‌های ارتباطی زمینی مناسب ایجاد کنند (براتی فریزهندی، ۱۳۸۸: ۱۸؛ پرتو، ۱۳۷۹: ۲۱٤). کم‌کم مرزهای طبیعی از بین رفت و در پی آن مرزهای سیاسی گیلان نیز تحت سلطه حکومت مرکزی درآمد. اثر تحول‌آفرین در روابط با جهان خارج، از آغاز دهه سوم سده هجدهم میلادی و پس از اشغال گیلان به وسیله روسیه در سال ۱۷۲۳م/ ۱۱۳۵ق پدید آمد. در شرایطی که انضمام گیلان به دولت مرکزی ایران نتوانسته بود بر سکون و پایداری وضع منطقه، تحولی عمده به وجود آورد و در زمانی‌که جامعه ایران در اثر اشغال اقوام بدوی افغانی در سال ۱۷۲۲م/ ۱۱۳۵ق روی به زوال و انحطاط می‌نهاد، اشغال استعماری گیلان به وسیله روسیه به‌رغم پیامدهای معمولی که عموماً در زمان اشغالگری سرزمین‌های دیگر پدید می‌آید، منشأ تحولی مهم برای منطقه به شمار آمد. گیلان و به‌ویژه دو شهر رشت و انزلی به روابط خارجی نوینی در تاریخ موجودیت خود دست یافتند. این تحول با پیدایش امپراتوری بزرگ روسیه ارتباط مستقیم داشت (عظیمی دوبخشری، ۱۳۸۱: ٤٦).

با تشکیل امپراتوری بزرگ روسیه به وسیله پطر کبیر (۱۷۲۵–۱٦۸۳م) و برچیده شدن امیرنشین‌های فئودال متعدد که در سراسر روسیه پراکنده بودند، اصلاحات اقتصادی و اجتماعی وسیعی در روسیه آغاز شد و این کشور با جنبش اروپایی شدن عصر پطر کبیر به سرعت به اقتصاد سرمایه‌داری دست یافت (نچکینا و همکاران،

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1395.1.22.5.5]

۱۳٦۱: ج۱، ۳۲۷-۳۳٤). تحول پدید آمده در روسیه، اثرات خارجی مهمی برای گیلان و نظام شهری آن بر جای می‌گذاشت. مهم‌ترین پیامد تشکیل امپراتوری روسیه به رهبری پطر کبیر، اشغال رشت و لاهیجان و تمام گیلان بود (Rabino, 1917: 464). پس از اشغال گیلان توسط روسیه، از نیمه نخست سده هجدهم، گیلان برای نخستین‌بار واجد یک شهر مرکزی (رشت) در منطقه شد که پس از آن این شهر کانون ارتباطات و نقطه تماس منطقه با دولت مرکزی و جهان خارج بود. در این سال‌ها در شهر رشت بر سر تجارت ابریشم و تجارت با شهرهای داخلی ایران بین شرکت‌های روسی، انگلیسی و فرانسوی، رقابتی شدید وجود داشت (اولیویه، ۱۳۷۱: ۱۸۲).

با توسعه و تسلط تجاری روسیه بر نیمه شمالی کشور، با هدف دستیابی آسان‌تر و ارزان‌تر به بازار پایتخت، توسعه راه ترانزیتی گیلان برای روسیه در درجه نخست اهمیت قرار گرفت؛ زیرا راه‌های کاروان‌روی قدیمی ظرفیت و کشش لازم برای افزایش صدور کالاهای تجاری این کشور را نداشت. افزون بر این، برخورداری از امتیاز احداث راه ترانزیتی و استراتژیکی مهمی چون راه بندر انزلی ـ رشت ـ قزوین ـ تهران بر اقتدار بیشتر سیاسی ـ نظامی و اقتصادی این کشور می‌افزود. از این‌رو به گفتهٔ پوپوف[1] ـ محقق روسی ـ روسیه از اواخر قرن نوزدهم به هموار کردن راه‌ها در گیلان پرداخت (عیسوی، ۱۳٦۳: ۲۳۹). برای تحقق این امر در سال ۱۸۹۵م/۱۳۱۳ق یک شرکت روسی به نام «جاده انزلی» امتیاز ساختن و حق راهداری جاده انزلی ـ رشت ـ تهران را از دولت ایران اخذ کرد. جاده شوسه بین انزلی و تهران در سال ۱۹۰۰م به اتمام رسید (لیتن، ۱۳٦۷: ۱۰۲).

با احداث جاده کالسکه‌رو و اتومبیل روی انزلی ـ رشت ـ تهران، انتقال کالا و مسافر به روسیه و اروپا از طریق رشت ـ انزلی از هر راه دیگری در ایران راحت‌تر، ارزان‌تر و سریع‌تر صورت می‌گرفت. حمل کالا ابتدا در خاک ایران تا بندر انزلی با کالسکه و اتومبیل انجام می‌گرفت و آن‌گاه با کشتی تا بندر باکو یا آستاراخان حمل می‌شد و سپس از طریق راه‌آهن به مسکو، پطرزبورگ و اروپا انتقال می‌یافت. مسافرت به روسیه و اروپا از همین مسیر زودتر از مسیرهای دیگر انجام می‌گرفت. بدین ترتیب محور

1. Popov

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1395.1.22.5.5]

رشت ـ انزلی با احداث جاده فوق و اتصال آن به پایتخت یکی از مهم‌ترین شریان‌های ارتباط کالا و مسافر در ایران شد (عظیمی دوبخشری، ۱۳۸۱: ۹۱). جاده دیگری که در گیلان ساخته شد و برای ترانزیت کالا مورد استفاده روس‌ها قرار گرفت، جاده آستارا ـ اردبیل ـ تبریز بود. بندر آستارا در تمام دوره قاجاریه به عنوان بندر اردبیل و تبریز عمل می‌کرد (لیتن، ۱۳٦۷: ۱۰۷–۱۰۸).

جنگل‌های انبوه گیلان نیز عرصه‌ای دیگر برای هجوم سرمایه روس به این منطقه به شمار می‌رفتند. در این‌باره نیز روسیه و شرکت‌های تحت حمایت آن اولویت داشتند؛ زیرا موضوع تنها بر سر این نبود که درختان قطع شوند، بلکه باید در نواحی غیرمسکونی و کاملاً غیر قابل دسترسی برای پیش‌روی به درون جنگل جاده‌ها و خانه‌هایی بنا کرد و همه ماشین‌آلات و لوازم کار را به آن‌جا حمل کرد و سپس با قطع درختان، آن‌ها را به بنادر ساحلی حمل نمود و از طریق بندر حاجی طرخان و خاک روسیه به اروپا صادر کرد. به همین سبب، امتیاز بهره‌برداری از جنگل‌های گیلان به طور کلی تنها برای شرکت‌های اتباع روسی یا شرکت‌های تحت حمایت روسیه، سودآور بود (عظیمی دوبخشری، ۱۳۸۱: ۹٤؛ لیتن، ۱۳٦۷: ۱۲۰–۱۲۷).

نتیجه‌گیری

گیلان به سبب داشتن شرایط خاص جغرافیایی به‌ویژه عصبیت‌های قومی و فرهنگی و شرایط اقتصادی خاص، از معدود مناطق خلافت شرقی است که ساختار سیاسی نسبتاً متفاوتی از سایر نواحی داشت. حصار طبیعی کوه‌های البرز از جنوب و دریای خزر از شمال آن را دور از دسترس حکومت‌های مسلط برای خلافت شرقی کرده بود. در چنین فضایی حکومت‌های محلی تا پیش از تسلط صفویان بر گیلان به طور مستقل در گیلان حکمرانی می‌کردند. در این دوره به سبب اقداماتی که توسط روس‌ها در گیلان صورت گرفته بود به‌ویژه به سبب ساخته شدن راه‌های ارتباطی کاروان‌رو و شوسه در گیلان، از توان محیطی کاسته و به مرور ساختار قومی، فرهنگی و بالتبع ساختار سیاسی گیلان دستخوش تغییر و تحول گردید. از آن زمان تا کنون، گیلان تابع حکومت مرکزی ایران شده است.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1395.1.22.5.5]

منابع

ـ ابن‌اسفندیار، بهاءالدین محمد بن حسن (۱۳۲۰ش)، *تاریخ طبرستان*، به کوشش: عباس اقبال، تهران، بی‌نا.

ـ ابن‌حوقل، محمد بن علی (۱۹۳۸م)، *صورة الارض*، بیروت، دارصادر.

ـ ابن‌فقیه، احمد بن محمد بن اسحاق (١٤١٦ق)، *البلدان*، بیروت، عالم الکتب.

ـ ابن‌قفطی، علی بن یوسف (۱۳۷۱ش)، *تاریخ الحکماء*، به کوشش بهین دارایی، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

ـ ابن‌مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد (۱۳۷٦ش)، *تجارب الامم*، ترجمه: علی‌نقی منزوی، تهران، سروش.

ـ اصطخری، ابواسحاق ابراهیم بن محمد (٢٠٠٤م)، *المسالک و الممالک*، بیروت، دارصادر.

ـ افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت‌الله (۱۳۵۰ش)، *نقاوة الآثار فی ذکر الاخبار*، به اهتمام احسان اشراقی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

ـ اولیویه، گیوم آنتوان (۱۳۷۱ش)، *سفرنامه اولیویه*، ترجمه: محمدطاهر میرزا، تهران، مؤسسه اطلاعات.

ـ بازن، مارسل (۱۳٦۷ش)، *طالش، منطقه‌ای قومی در شمال ایران*، ترجمه: مظفر امین فرشچیان، مشهد، آستان قدس رضوی.

ـ بازن، مارسل و دیگران (۱۳٦۵ش)، *گیلان و آذربایجان شرقی: نقشه‌ها و اسناد مردم‌شناسی*، ترجمه: مظفر امین فرشچیان، تهران، توس.

ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم (۱۳٤۸ش)، *سیاست و اقتصاد عصر صفوی*، تهران، بنگاه مطبوعاتی صیفعلی‌شاه.

ـ براتی فریزهندی، مریم (۱۳۸۸ش)، *جنگ‌های ایران و روس*، تهران، شرکت مطالعات و نشر کتاب پارسه.

ـ بلاذری، احمد بن یحیی (۱۹۸۸م)، *فتوح البلدان*، بیروت، مکتبة الهلال.

ـ پاپلی یزدی، محمدحسین (۱۳۷۳ش)، «جبر جغرافیایی یا توان‌های محیطی»، فصل‌نامه *تحقیقات جغرافیایی*، شماره ۳۵، اصفهان، دانشگاه اصفهان.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1395.1.22.5.5]

ـ پرتو، افشین (۱۳۷۹ش)، *تاریخ گیلان*، رشت، حرف نو.
ـ حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۹۹۵م)، *معجم البلدان*، بیروت، دارصادر.
ـ خودزکو، الکساندر (۱۳۵٤ش)، *سرزمین گیلان*، ترجمه: سیروس سهامی، تهران، انتشارات پیام.
ـ دوروژه، موریس (۱۳٦۹ش)، *اصول علم سیاست*، ترجمه: ابوالفضل قاضی، تهران، امیرکبیر.
ـ دینوری، احمد بن داود (۱۳٦۸ش)، *اخبار الطوال*، تحقیق: عبدالمنعم عامر، قم، منشورات الرضی.
ـ رافعی قزوینی، عبدالکریم بن محمد (۱٤۰۸ق)، *التدوین فی اخبار قزوین*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
ـ روملو، حسن‌بیگ (۱۳۸٤ش)، *احسن التواریخ*، تصحیح: عبدالحسین نوایی، تهران، اساطیر.
ـ رهنمایی، محمدتقی (۱۳۷۱ش)، *توان‌های محیطی ایران*، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات شهرسازی و معماری ایران.
ـ الصابی، ابی‌اسحاق (۱۹۷۷م)، *المنتزع من کتاب التاجی*، تحقیق و شرح: محمدحسین الزبیدی، عراق، منشورات وزارة الاعلام.
ـ طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷ق)، *تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث.
ـ عظیمی دوبخشری، ناصر (۱۳۸۱ش)، *تاریخ تحولات اجتماعی، اقتصادی گیلان*، رشت، گیلکان.
ـ عیسوی، چارلز (۱۳٦۳ش)، *تاریخ اقتصادی ایران در دوره قاجار*، ترجمه: یعقوب آژند، تهران، نشر گستر.
ـ فومنی گیلانی، عبدالفتاح (۱۳٤۹ش)، *تاریخ گیلان*، تحقیق: منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
ـ قدامة بن جعفر (۱۹۸۱م)، *الخراج*، شرح و تعلیق: محمدحسین الزبیدی، بغداد، دارالرشید للنشر.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1395.1.22.5.5]

ـ کسروی، احمد (۱۳۵۳ش)، *شهریاران گمنام*، تهران، چاپخانه سپهر.
ـ گمنام (۱۳۱۸)، *کارنامه اردشیر پاپکان*، ترجمه: صداق هدایت، تهران، چاپخانه تابان.
ـ گمنام (۱۳٤۰ش)، *حدود العالم من المشرق الی المغرب*، به کوشش: منوچهر ستوده، تهران، دانشگاه تهران.
ـ لیتن، ویلهلم (۱۳٦۷ش)، *ایران از نفوذ مسالمت‌آمیز تا تحت‌الحمایگی (اسناد و حقایقی درباره تاریخ نفوذ اروپاییان در ایران ۱۸٦۰ - ۱۹۱۹)*، ترجمه: مریم میراحمدی، تهران، معین.
ـ مادلونگ، و. (۱۳۷۹ش)، «سلسله‌های کوچک محلی ایران»، *تاریخ ایران کمبریج*، گردآورنده: ر.ن فرای، ترجمه: حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.
ـ مرعشی، ظهیرالدین بن نصرالدین (۱۳٤۷ش)، *تاریخ گیلان و دیلمستان*، به کوشش: منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
ـ مقدسی، محمد بن احمد (۱٤۱۱ق)، *احسن التقاسیم*، قاهره، مکتبة مدبولی.
ـ ملگونف، گئورگی (۱۳٦٤ش)، *سفرنامه ملگونف به سواحل جنوبی دریای خزر*، ترجمه: مسعود گلزاری، تهران، انتشارات دادجو.
ـ نچکینا، م. و. و همکاران (۱۳٦۱ش)، *تاریخ مختصر جهان*، ترجمه: محمدتقی فرامرزی، تهران، انتشارات دنیا.
ـ نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۷ش)، *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران، سمت.
ـ نولدکه، تئودور (۱۳۵۸ش)، *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*، ترجمه: عباس زریاب، تهران، انجمن آثار ملی.
_ Barthold, W (1984), *An Historical Geography of Iran*, translated by Svat Soucek, edited by C. E. Bosworth, Princeton, Princeton University Press.
_ Le Strange, G. (1873), *The lands of the Eastern Caliphate*, New York. Barnes and Nobel.
_ Morgan J. De, (1894), *Mission scientifique en Perse*, Paris, E. Leroux.
_ Procopius, (1914), Procopius, with an English translation by H. B. Dewing, London.
_ Rabino, L. (1917), Les ProvincesCaspiennes, De la perse Guilan, Paris.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1395.1.22.5.5]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1395.1.22.5.5]
[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-13]